بحران مذهب کاتوليک در اروپا

□ ميشل کول[[1]](#footnote-1)

#### چکيده:

#### پاپ بنديکت شانزدهم پس از حضور در مراسم روزهاي جهاني جوانان که در ژوئيه ٢٠٠٨، در سيدني استراليا برگزار شد، از فرانسه ديدار کرد. وي در حد فاصل روزهاي دوازدهم تا پانزدهم سپتامبر، در ادامه تلاش‌هايش براي احياي دوباره عقايد کاتوليکي راهي فرانسه شد. سکولاريزاسيون در کشورهايي چون اسپانيا و ايتاليا که مذهب کاتوليک در آنها ريشه کهني دارد و حتي در کشورهايي چون لهستان که بعدها پذيراي اين مذهب شده اند، نفوذ و اقتدار کليسا را به خطر انداخته است. اسقف‌ها با مبارزه در ميدان ارزش‌هايي که خود را حافظاني انعطاف ناپذير براي آنها مي‌دانند، در مقابل اين موج سکولاريزاسيون به واکنش افتاده اند.

در جريان اختتاميه بيست و سومين مراسم روزهاي جهاني جوانان که به تاريخ بيست ژوئيه ٢٠٠٨ در سيدني استراليا برگزار شد، پاپ بنديکت شانزدهم اعلام کرد که دوره بعدي اين مراسم بين روزهاي پانزدهم تا بيست و يکم اوت سال ٢٠١١ در مادريد برگزار خواهد شد. روزنامه کاتوليک و راست گراي «اي بي سي»، بي درنگ اين گونه نسبت به سخن پاپ واکنش نشان داد: « اين اقدام پاپ حمايتي بزرگ از کليساي اسپانيا محسوب مي‌شود.» در واقع، با برگزاري دور آينده اين مراسم در اسپانيا، اين کشور براي دومين بار ميزباني آن را بر عهده خواهد گرفت و اين بدان معناست که اسپانيا و ايتاليا، تنها کشورهايي خواهند بود که از سال ١٩٨٤، يعني اولين سال برگزاري روزهاي جهاني جوانان، دو بار ميزباني اين مراسم را بر عهده داشته اند. از سوي ديگر، از سال ٢٠٠٥، يعني سال انتخاب بنديکت شانزدهم به عنوان رهبر کليساي کاتوليک، تا به امروز، اسپانيا يگانه کشوري است که دو بار ميزبان وي شده است. سؤالي که به ذهن متبادر مي‌شود، اين است که آيا اسپانيا در نگاه پاپ جديد، همان نقشي را برعهده دارد که لهستان در دوره **ژان پل دوم** عهده دار آن بود. آيا از ديدگاه وي، اسپانيا پيش قراول مذهب کاتوليک براي فتح دوباره اروپايي مي‌باشد که به سوي سکولاريسم و نسبي گرايي در حال دگرگوني است؟

فعاليت‌هاي بسيار شديد کليساي کاتوليک که پاپ به آنها جان مي‌بخشد، انسان را به انديشه فرو مي‌برد. بدينسان است که درتاريخ هجدهم ژوئن سال ٢٠٠٥، حدود بيست اسقف اسپانيايي به خيابان‌هاي مادريد آمده و در کنار صدها هزار تظاهر کننده اي که توسط مجامع کاتوليکي بسيج شده بودند، در اعتراض به طرح ازدواج دگرباش‌ها که مورد حمايت دولت بود، راه پيمايي کردند. چند هفته بعد، در روز دوازدهم نوامبر، شهر باز هم در تصرف صدها هزار تن از اسپانيايي‌هايي بود که با لايحه اختياري کردن آموزش‌هاي ديني کاتوليک و کاستن از وزن کليسا در نظام آموزشي، به مخالفت برخاسته بودند. بنديکت شانزدهم در ژوئيه ٢٠٠٦ و در جريان ديدار از شهر ولانس، بدون اشاره مستقيم به اسقف‌هاي اسپانيايي اظهار داشت: « در زمانه اي که سکولاريزاسيون به سرعت حتي تا زندگي داخلي افراد جامعه مسيحي رسوخ کرده، شما به فعاليت کليسا تحرک مي‌بخشيد، من به اين امر واقفم، آن را ستوده و حمايت مي‌کنم.»

آيا از ديدگاه پاپ، اسپانيا پيش قراول مذهب کاتوليک براي فتح دوباره اروپايي مي‌باشد که به سوي سکولاريسم و نسبي گرايي در حال دگرگوني است؟

در اکتبر٢٠٠٧ و در ادامه حرکتي که از سال ١٩٨٧ توسط ژان پل دوم آغاز شده بود، در فاصله سه روز مانده به زمان بررسي پارلماني قانون اعاده حيثيت از قربانيان جنگ داخلي و ديکتاتوري **ژنرال فرانکو**، واتيکان اقدام به برگزاري مراسم آمرزش جمعي چهارصد و نود و هشت تن از کاتوليک‌هايي کرد که توسط جمهوري خواهان کشته شده و عموماً از اعضاي هيأت کشيش‌ها و گروه‌هاي مذهبي بوده اند.

پيروزي سوسياليست‌ها در انتخابات پارلماني نهم مارس ٢٠٠٨ و هدايت مجدد **خوزه لوئيز رودريگوئز** **زاپاترو** به سوي نخست وزيري، به شکلي زيباتر آزمون قدرت را بين حاکميت و هيأت اسقف‌هاي اسپانيا دوباره به راه انداخت. يکي از نمايندگان جناح محافظه کار و سازش ناپذير هيأت اسقف‌هاي اسپانيا به نام عاليجناب **آنتونيو ماريا روکو وارلا**، کاردينال و اسقف مادريد، از اين سوي ميدان، اين آزمون قدرت را هدايت مي‌کرد. اسقف مذکور که يک حقوقدان تحصيل کرده است، بنا به اظهار نظر مختصر و نيش دار يک ناظر، فردي است که به داشتن «تفکر حرکت بر صراط مستقيم» مشهور مي‌باشد. اين گونه به نظر مي‌رسد که کاردينال روکو وارلا که تز دکتراي خود را درباره روابط دولت و کليسا در قرن شانزدهم ـ عصر جنبشي موسوم به ضد اصلاح ـ نگاشته، در نوستالژي دوره اي به سر مي‌برد که نفوذ کليسا در جامعه آشکار بوده است.

طرح بازنگري قانون سال ١٩٨٥ درباره سقط جنين، که احتمالاً دولت تمايل به نرم کردن آن براي داخل کردن سريع تر در مجموعه قوانين اتحاديه اروپايي دارد، و همچنين تمايل به تغيير نظام فعلي تأمين مالي عمومي کليسا که هم اکنون از راه ماليات‌هاي اختياري صورت مي‌پذيرد، اعمالي هستند در جهت تحريک اسقف‌هايي که همانند يک دژ به محاصره درآمده، رفتار مي‌کنند. بنديکت **پليسراندي** مورخ، ارزيابي مي‌کند: « از خطر جدايي مي‌توان صحبت به ميان آورد. فقدان سعه صدر و روشن انديشي در هر دو جبهه و به ويژه نزد هيأت اسقف‌ها محسوس است. خصلتي که نزد کاردينال ونسانت انريکه اي تارانکون، اسقف اعظم سابق، ديده مي‌شد؛ وي فهميده بود که کاتوليک سازي مجدد اسپانيا توهمي بيش نيست.»

کليساي اسپانيا همچنان در جامعه، از ابزارهاي قدرتمند اقتصادي، رسانه اي، انجمني و فعال بهره مند مي‌باشد: مؤسسات آموزشي کاتوليک، وظيفه با سواد کردن بيش از نيمي از دانش آموزان اسپانيايي را بر عهده دارند.

بااين حال، کليساي اسپانيا همچنان در جامعه، از ابزارهاي قدرتمند اقتصادي، رسانه اي، انجمني و فعال بهره مند مي‌باشد: مؤسسات آموزشي کاتوليک، وظيفه با سواد کردن بيش از نيمي از دانش آموزان اسپانيايي را بر عهده دارند. اين نفوذ کاتوليک‌ها در مواجهه با سکولاريزاسيون قوي افکار قرار دارد: بيش از هفتاد و هشت درصد کاتوليک‌ها، که سي و سه درصد آنان را افراد مقيد به انجام امور ديني تشکيل مي‌دهند، به سوسياليست‌ها رأي داده اند. اين آمار و ارقام، در عين حال، نخست وزير زاپاترو، نوه افسر جمهوري خواه و کسي که شخصاً به يک دولت لائيک تر نظري مساعد دارد را به محتاط بودن و کشيش‌ها را به پذيرفتن پلوراليسم (تکثرگرايي)، که در حال حاضر از آن سر باز مي‌زنند، دعوت مي‌کند**.**

**پير دو شرانتوني**، يسوعي و سردبير مجله مطالعات خاطرنشان مي‌کند: «اسپانيا و ايتاليا، هر دو، داراي ملت‌هايي با پيشينه کاتوليکي هستند و هر دو ملت طعم ديکتاتوري را چشيده اند، با اين فرق که ديکتاتوري **فرانکو** در قياس با ديکتاتوري **موسوليني** آثار بيشتري برجاي گذاشته است.» يکي ديگر از تفاوت‌هاي مربوط به موقعيت سياسي دو کليسا بدين قرار است: در اسپانيا، نفي پلوراليسم، جامعه اسقف‌ها را به جنگيدن با دولتي واداشته است که آنان به عنوان « يک رقيب در عرصه اخلاق» به آن مي‌نگرند، و حال آنکه در ايتاليا به سال ١٩٩٤، از بين رفتن دموکراسي مسيحي که به شکل گسترده اي توسط ضلالت باندهاي مافيايي از اعتبار افتاده بود، گروه اسقف‌ها را به سوي بازنگري در شکل حضورش در صحنه عمومي اين کشور هدايت کرد.

هدف، هميشه شامل دفاع از ارزش‌هاي غيرقابل بحث کليسا چون خانواده، احترام به زندگي از ابتدا تا به انتها و منافع مشترک بوده است، اما در اين راه بايستي از تعدد احزاب و وسايل گوناگون ارتباط جمعي استفاده کرد. اين راهبرد اثر **کاردينال کاميلو روئيني** مي‌باشد که از سال ١٩٩١ تا سال ٢٠٠٧ طي شانزده سال، کنفرانس گروه اسقف‌هاي ايتاليا را مديريت کرده است. راهبرد مذکور خود را مفيد نشان داد و اين قضيه دست کم در خيابان‌ها قابل مشاهده بود: در ژوئن ٢٠٠٥، قرار بود که رفراندومي با هدف تسهيل باروري مصنوعي برگزار شود. اين مسئله مورد مخالفت هيأت اسقف‌ها که حمايت بنديکت شانزدهم را پشت سر خود مي‌ديدند، قرار داشت. هيات اسقف‌ها حکم به امتناع از شرکت در اين رفراندوم را دادند و اين طرح توسط رأي دهندگان رد ‌شد. در تاريخ دوازده مه ٢٠٠٧، يک ميليون تظاهر کننده در شهر رم عليه طرح موسوم به « ديکو»، که توسط دولت **رومانو پرودي** ارائه شده بود، راه پيمايي کردند.

در شرق اروپا، کليساي لهستان نيز به شدت در مواجهه با سکولاريزاـ سيون و پلوراليسم قرار دارد.

اين راهبرد «مبارزه فرهنگي»، مسلماً قدرت مبارزه مذهب کاتوليک را در ايتاليا قوت بخشيد؛ لازم به ذکر است که مذهب کاتوليک در ايتاليا ـ قوي ترين کاتوليک اروپا ـ باقي مانده است. کليساهاي ايتاليا بر خلاف همتاهاي فرانسوي خود از کمبود کشيش رنج نمي‌برند و مجامع لائيک چون «فعل کاتوليک»، «وحدت و آزادي» يا «سنت اژيديو» در برگيرنده قريب به پنج ميليون نفر و در مجموع دوازده درصد کل جمعيت کشور مي‌باشند. اين هجوم کشيش‌ها اميال انتخاباتي را تحريک مي‌ کند. در آوريل ٢٠٠٨، **سيلويو** **برلوسکوني**، درصدد برآمد که **کاردينال** **روئيني** را وارد جبهه انتخاباتي خود کند. **آلبرتو ملوني** تاريخدان، با افسوس مي‌گويد: «همه احزاب احساس مي‌کنند که مجبور به زانو زدن در برابر کليسا مي‌باشند ». در حالي که به زعم وي، رأي به نفع مذهب کاتوليک در ايتاليا وجود ندارد و هرگز هم وجود نداشته است.

تغييرات سياسي و مواجهه اي کاملاً ناشناخته با حقيقت يک جامعه متکثر، از عواملي محسوب مي‌شوند که در بي ثبات و فاقد مشروعيت ساختن شوراي اسقف‌ها سهيم بودند.

## مديراني غيرکاريزمايي

در شرق اروپا، کليساي لهستان نيز به شدت در مواجهه با سکولاريزاسيون و پلوراليسم قرار دارد. **شرانوتني** به تحليل شرايط مي‌پردازد: «بحران بسيار وسيع و غير قابل تصور است. بيست سال است که کشيش‌ها لباس خود را رها مي‌کنند، استعدادهاي روحاني و مذهبي مي‌خشکند، اسقف‌ها به مديراني غيرکاريزمايي تبديل مي‌شوند، انجام اعمال مذهبي در سير نزولي قرار دارد؛ لهستاني‌ها به شدت در حال فراگيري درس آزادي و پلوراليسم هستند». مسلماً، نود و پنج درصد جمعيت اين کشور خود را کاتوليک مي‌دانند و چهل درصد مقيد به انجام اعمال ديني خود هستند. لهستاني‌ها که به خاطر ارزش‌هاي خانودگي شان به خود مي‌بالند، از لحاظ رفتار جنسي کم نمي‌آورند و رفتارشان نزديک به ديگر اجتماعات اروپايي مي‌باشد. بدينسان است که مي‌بينيم، بر خلاف اعتقادات رسمي آيين کاتوليک، پنجاه و چهار درصد مردم لهستان نسبت به سقط جنين نظر مساعدي دارند و شصت درصد آنان با زناشويي غير رسمي موافق هستند. جوانان بيش از پيش خود را از حاکميت شرعي کليسا دور نشان مي‌دهند: پنجاه و دو درصد جوانان زير بيست و پنج سال اظهار مي‌دارند که داراي اعتقاد و ايماني شخصي مي‌باشند.

از ديگر دلايل احتمالي بحران بي سابقه مذهب کاتوليک را مي‌توان مرگ پاپژان پل دوم به سال ٢٠٠٥ ميلادي نام برد. **پاتريک ميشل** جامعه شناس، توضيح مي‌دهد: «پاپ رئيس واقعي کليساي لهستان محسوب مي‌شد، وي به اين کليسا يک موقعيت اسطوره اي استثنايي بخشيده بود. مرگ وي فرصت بازگشت لهستان را به يک موقعيت عادي فراهم ساخت، آن هم موقعيتي که اين کشور به وضوح براي بازگشت به آن داراي آمادگي نبود»، سپس، مذهب کاتوليک بر اثر تنش‌هاي داخلي که مخالفان پيشين رژيم کمونيستي آنها را در سکوت به انجام رسانيدند، دچار رنج و آلام فراوان شد. تغييرات سياسي و مواجهه اي کاملاً ناشناخته با حقيقت يک جامعه متکثر، از عواملي محسوب مي‌شوند که در بي ثبات و فاقد مشروعيت ساختن شوراي اسقف‌ها سهيم بودند؛ شواري اسقف لهستان در آن زمان شورايي بي رمق بود که توان از پيش رو برداشتن اين مبارزه جويي‌هاي جديد را در خود نداشت.

با تحليل مرحله فعلي فرآيند کاتوليک زدايي در اروپا،‌ها**نري مادلن** يسوعي به اين نتيجه مي‌رسد که پس از سکولاريزاسيون خزنده اي که ذاتاً پاي خود را در آداب و رسوم وارد مي‌کند، نوبت به آمدن نوعي از لائيک سازي در تمام قوانين اجتماعي مي‌رسد که هدف خود را به ممانعت از هرگونه دخالت دين در حوزه‌هاي عمومي معطوف مي‌کند. اين همان مبارزه طلبي و تحرکي است که بيش از هر مسئله ديگري، کشورهاي اروپايي چون اسپانيا، ايتاليا و لهستان، که داراي ريشه‌هاي کهن کاتوليکي مي‌باشند، به شکلي تلخي و ناگوار با آن رو به رو هستند. در مقابل اين اقدام جامعه ليبرال که درصدد حاشيه نشين کردن کليسا مي‌باشد، بنديکت شانزدهم در آن واحد واقعيت گرايي و اراده گرايي را به نمايش مي‌گذارد. اين عالم الهيات در ابتداي دور ه کاري اش، با فروتني اقرار مي‌کند که بحران مذهب کاتوليک در اروپا، شديد و پايدار به نظر مي‌رسد. پاپ اظهار مي‌دارد: نظامي که اجازه تغييرات سريع را بدهد، وجود ندارد. ما بايد به پيش برويم و با صبر از اين دهليز تاريک خارج شويم. اما رئيس کليساي کاتوليک احتمالاً نخواهد توانست به شکست خود از دو گربه سياهش يعني سکولاريزاسيون و نسبي گرايي مدرن اعتراف کند. به همين دليل است که وي در جاي خود از جبهه مبارزه کشيش‌هاي اسپانيا و ايتاليا حمايت مي‌کند.

پس از سکولاريزاـ سيون خزنده اي که ذاتاً پاي خود را در آداب و رسوم وارد مي‌کند، نوبت به آمدن نوعي از لائيک سازي در تمام قوانين اجتماعي مي‌رسد که هدف خود را به ممانعت از هرگونه دخالت دين در حوزه‌هاي عمومي معطوف مي‌کند.

منبع: ir.mondediplo.com

1. - Michel COOL ؛ خبرنگار و مدير سابق هفته نامه "تموانياژ کرتين" Temoignage Chretien، پاريس. [↑](#footnote-ref-1)